

بگریست زارزار و مرا گفت ای حکیم،
آگه نه ای که دشمن جان من این پر است
ای خواجه، پر و بال تو می دان که زر توست
زیرا که شخص پاک تو طاووس دیگر است

۲. تسستین لوح

نگارش در قدیم بر روی پوست
جانوران و یا بر لوح انجام می شده است.
از این رو نویسندگان غلط های خود را
می شسته اند. به بیان دیگر شستن، پاک کن
خطاهای دست آنان بوده است. و شستن
غلط در متون فارسی بازتاب گسترده ای
یافته است. حافظ گوید:

بشوی اوراق اگر همدرس مایی
که علم عشق در دفتر نباشد.

هم چنین ابوالحسن علی بن عثمان
الجلابی الهجویری در اثر گران سنگ
خویش، کشف المحجوب (ص ۸) آن گاه
که از حرامیان سخن داد سخن می دهد،
گوید: «پیش از این کتب ساختم اندرین
معنی، جمله ضایع شد و مدعیان کاذب
بعضی سخن از آن مر صید خلق را
برچیدند و دیگر را بشستند و ناپایدار
کردند.»

شیخ اجل سعدی نیز در مقدمه ی
گلستان آورده است: «بعد از تأمل این
معنی، مصلحت آن دیدم که در نشیمن
عزلت نشینم و دامن از صحبت فراهم چینم
و دفتر از گفته های پریشان بشویم و من بعد
پریشان نگویم.»

مولانا جلال الدین محمد بلخی نیز در
مواردی بسیار به این نکته اشاره کرده است؛
از جمله:

خواب مرا بیسته ای، نقش مرا بیسته ای
وز همه ام گسته ای، بی تو به سر نمی شود
(دیوان شمس، غزل ۵۵۳)

بیست و نه حرف است بر لوح وجود
حرف ها شستیم و اندر ابجدیم

(همان، غزل ۱۶۶۹)

شد عطارد مست و اشکسته قلم
لوح شست از هوز و ابجد بلی

(همان، غزل ۲۹۰۹)

۳. سوزاندن عود و شکر در مجمر

سستی دیگر که در گذشته رایج بوده و
در نظم و نثر فارسی بازتاب یافته، سوزاندن
عود و شکر باهم در مجمر (آتشدان) بوده
است.

مولانا جلال الدین محمد بلخی در دفتر
چهارم مثنوی (ص ۲۹۳)، در بیان آن دباغ
که به بوی گند و ناخوش آن پیشه خوی گرفته
بود و در هنگام گذر از بازار عطاران از بوی
عطر بیهوش شد و عطاران به خیال این که
می توانند او را با بوهای خوش به هوش
آورند؛ به سنت سوزاندن عود و شکر اشاره
فرموده است:

آن یکی کف بر دل او می براند
وز گلاب آن دیگری بر وی فشاند
او نمی دانست کاندر مرتعه
از گلاب آمد ورا این واقعه
آن یکی دستش همی مالید و سر
وان دگر کهگل همی آورد تر
آن بخور عود و شکر زد به هم
وان دگر از پوششش می کرد کم

خاقانی هم در مواردی به این سنت
اشاره کرده است:

ماه نو چون حلقه ی ابریشم و شب موی چنگ
موی و ابریشم به هم چون عود و شکر ساختند
(دیوان خاقانی، ص ۱۱۲)

پیش صدر مصطفی بین هم بلال و هم صهب
این جو عود، آن چون شکر در عودسوزان آمده
(همان، ص ۳۷۲)

عطار نیشابوری نیز گوید:
عود و شکر چگونه بسازند وقت سوز
ایشان در این طریق جو عود و شکر زیند

۴. ساختن جام و قدح شراب از کدو
در گذشته جام و قدح شراب را از کدو
می ساخته اند، گویا بیش تر در برابر جام و
قدح زرین و مرصعی که در میان اقشار مرفه
رواج داشته است. رودکی می گوید:
لعل می را ز فوج خم برکش
در کدو نیمه کن به نزد من آر

(دیوان رودکی، ص ۸۸)
مولانا جلال الدین محمد بلخی آن گاه
که از زبان قیس بن عامر (مجنون) سخن
می گوید (فیہ مافیہ، ص ۷۲)، می فرماید:
«لیلی به دست من هم چون جامی است؛ من
از آن جام شراب می نوشم؛ پس من عاشق
شرابم که ازو می نوشم و شما را نظر بر قدح
است. از شراب آگاه نیستید. اگر مرا قدح
زرین بود مرصع به جوهر و درو سر که باشد
یا غیر شراب چیزی دیگر باشد، مرا آن به
چه کار آید؟ کدوی کهنه‌ی شکسته که درو
شراب باشد به نزد من به از آن قدح و
صد چنان قدح.»

وی در مثنوی معنوی (۴/۴۲۱) نیز به
این سنت اشاره کرده است:
چون همی دانست مؤمن از عدو؟
چون همی دانست می را از کدو؟
ناآشنایی با این سنت‌ها و آداب و
رسوم، گاهی فهم متون ادب فارسی را
دشواری می کند. از این رو یکی از پایه‌های
درست فهمیدن متون فارسی، آشنایی
بیش تر با سنت‌ها و رسوم گذشته است.
چنان که در این بیت حافظ (غزل ۳۱)
ملاحظه می شود:

ساقی به چند رنگ می اندر پیاله ریخت
این نقش‌ها نگر که چه خوش در کدو بیست
و یا در این بیت اقبال لاهوری (کلیات،
ص ۴۴۹):

گرچه اندر خانقاهان های هوست
کو جوان مردی که صهبا در کدوست
این سنت بیش از دیگران در غزلیات
والای شمس بازتاب داشته است:

گر بحر می بریزی، ما سیر و پر نگریم
زیرا نگون نهادی، در سر کدوی ما را
(دیوان شمس، غزل ۱۹۳)
چو کدو پاک بشوید، ز کدو باده بروید
که سرو سینه‌ی پاکان، می از آثار تو دارد
(همان، غزل ۷۵۸)

بوی می لعل بشارت دهد
کز پی من جام و کدو می رسد
(همان، غزل ۹۹۷)
راست بگو به جان تو، این دل و جانم آن تو
ای دل هم چو شیشه ام، خون می ات کدو کدو
(همان، غزل ۲۱۵۴)

۵. سخن آموزی به طوطی در پس آینه
یکی از سنت‌ها سخن آموزی به طوطی
بوده است. بدین گونه که آینه‌ای را در برابر
طوطی می گذاشته اند تا طوطی تصویر خود
را در آینه ببیند و آن گاه استاد سخن آموز در
پس آینه نرم نرمک بنای سخن گفتن می نهاده
و طوطی تصور می کرده است که تصویر
اوست که در آینه سخن می گوید و به این
خیال با هم جنس خود سخن می گفته
است. خاقانی گوید:

طوطی هر آن سخن که بگویی ز بر کند
هر گه که شکل خویش ببیند در آینه
(دیوان خاقانی، ص ۳۹۹)

من چو طوطی و جهان در پیش من چون آینه‌ست
لاجرم معدومم از جز خویشتن می نگرم
هر چه عقلم از پس آینه تلقین می کند
من همان معنی به صورت بر زبان می آورم
(همان، ص ۲۴۸)

حافظ گوید:
در پس آینه طوطی صفتم داشته اند
آن چه استاد ازل گفت بگو می گویم
(دیوان، غزل ۳۸۰)

مولانا هم، در دفتر پنجم مثنوی
(ص ۹۱)، به این سنت اشاره کرده است:
طوطی در آینه می بیند او
عکس خود را پیش او آورده رو
در پس آینه آن آستانه‌ها
حرف می گوید ادیب خوش زبان
طوطیک پنداشته کاین گفت پست
گفتن طوطی ست کاندرا آینه‌ست
پس ز جنس خویش آموزد سخن
می خیر از مکر آن گرگ کهن
از پس آینه می آموزدش
ورنه ناموزد جز از جنس خودش

منابع و مآخذ

۱. اقبال لاهوری، محمد، کلیات اشعار فارسی، تهران انتشارات جاویدان، چاپ چهارم، ۱۳۷۰
۲. بلخی، جلال الدین محمد، کلیات دیوان شمس تبریزی مطابق نسخه‌ی تصحیح شده‌ی استاد بدیع الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات ربیع، چاپ اول، ۱۳۷۴
۳. _____، فیہ مافیہ به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۶۹.
۴. _____، مثنوی معنوی، به تصحیح ربنولدالین نیکلسون، تهران، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۷۵
۵. حافظ، محمد، دیوان به تصحیح بهاء الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات نیلوفر، چاپ اول، ۱۳۷۳
۶. حلاج، حسین بن منصور، دیوان، تهران، انتشارات سنایی، چاپ دهم، ۱۳۸۰
۷. خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل، تصحیح ضیاء الدین سجادی، تهران، زوار، چاپ چهارم، ۱۳۷۳
۸. خزاعلی، محمد، شرح گلستان، تهران، جاویدان، چاپ هفتم، ۱۳۶۶
۹. رودکی، ابوعبدالله، دیوان بر اساس نفیسی وی. براگینسکی، تهران، انتشارات چشم، چاپ اول، ۱۳۷۳
۱۰. سنگری، محمدرضا و دیگران، پیش‌دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۸۰
۱۱. هجویری، ابوالحسن، کشف المحجوب، مقدمه‌ی دکتر قاسم انصاری، مقدمه‌ی دکتر قاسم انصاری، تهران، انتشارات چشم، چاپ دوم، ۱۳۷۱